

نوع مقاله: پژوهشی

مبنای اصلاح قانون اساسی ۱۳۵۸:

عمل حقوقی یا سیاسی ملت

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۰۶/۳۰)

علیرضا دبیرنیا^۱

چکیده

ماهیت عمل ملت (دولت - ملت) در ایجاد و اصلاح قانون اساسی معمولاً با دو دیدگاه حقوقی و سیاسی سنجیده می‌شود: در رویکرد حقوقی؛ این صلاحیت در چهارچوب یک نظام حقوقی تعریف می‌شود اما در رویکرد سیاسی؛ صلاحیت مورد نظر به عنوان بنیان قانون اساسی در نظر گرفته می‌شود و قدرت حکومت منحصرأ از اراده سیاسی ملت نشأت می‌گیرد.

ظاهر امر این است که شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ بر مبنای نظریه سیاسی «اراده سیاسی ملت در جایگاه بنیان قانون اساسی» تشکیل و به اصلاحات مورد نظر ملت پرداخت زیرا در قانون اساسی ۱۳۵۸، اساساً هیچ حقی مبنی بر اختیار ملت در اصلاح قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود. هدف اصلی پژوهش این است که مبانی نظری صلاحیت ملت در ایجاد و اصلاح قانون اساسی مورد بررسی قرار گیرد ضمن این که نتایج این تحقیق می‌تواند به عنوان

۳۴ فصلنامه دولت پژوهی

یکی از نظریه‌های سیاسی دولت در ایران مطرح شود. روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی است و پرسش پژوهش این است که «قانون اساسی سال ۱۳۵۸ بر کدام مبنا و نظریه، مورد بازنگری و اصلاح قرار گرفته است»؟ این تئوری قابل طرح است که قانون اساسی از بنیانی به نام اراده سیاسی ملت اعتبار می‌یابد.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، رفراندوم، اصلاح، ملت، اراده سیاسی

مقدمه

در عصر جدید، بر این نکته تأکید می‌شود که اساساً مجلس موسسان و دولت، شأنی جهت وضع حقوق اساسی ندارند بلکه نسبت به تبیین و تضمین آن در قانون اساسی و سایر مقررات اقدام می‌نمایند. بر همین مبنا، مفهومی مدرن و فراهنجاری از حقوق اساسی قابل طرح است؛ در راستای تضمین حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان، ایجاد ساختارهای سیاسی - حقوقی مناسب، از عناصر کلیدی و تعیین کننده است به نحوی که در یک ساختار ناکارآمد، از حق تعیین سرنوشت ملت تنها نامی بیش باقی نخواهد ماند، هرچند قانون اساسی برآمده از آرای ملت باشد. بر همین اساس، ساختارها می‌بایست به نحوی طراحی شوند تا اراده ملت از مجاری مختلف قابل انعکاس باشد. بدیهی است انتخابات به تنهایی قادر نیست تا حضور مؤثر شهروندان را در تمامی عرصه‌ها تضمین نماید بویژه این که امکان ارزیابی بنیان‌های نظام سیاسی از طریق انتخابات عادی وجود ندارد لذا همه‌پرسی می‌تواند به عنوان یکی از مجاری انعکاس اراده ملت در مسائل کلان جامعه به کار گرفته شود تا ضمن مشارکت مستقیم مردم در اداره امور کشور، هرگونه اصلاح مورد نظر ملت اعمال شود. در این فرض، فراندوم به عنوان روشی برای تبدیل آرای مردم به قدرت سیاسی در نظر گرفته می‌شود. نکته قابل توجه این است که ایجاد نظام سیاسی جدید که معمولاً با یک انقلاب سیاسی همراه است، به انحلال نظام سیاسی پیشین و تأسیس مجلس مؤسسان منتخب مردم منجر می‌شود. در این وضعیت، حق تعیین سرنوشت مردم از طریق مشارکت آنان در تأسیس نظام سیاسی اعمال و قانون اساسی به عنوان مولود اراده مردم تلقی می‌گردد.

قدر یقین این است که اقدام ملت در تأسیس مجلس مؤسسان، قانون اساسی و نظام سیاسی از آثار سیاسی و حقوقی متعددی در جامعه برخوردار است. از یک سو ضرورت دارد تا از حاکمیت ملت در چهارچوب یک نظام حقوقی محافظت



شود تا درخواست بازنگری قانون اساسی، متأثر از احساسات زودگذر حکومت یا ملت نباشد. از سوی دیگر این امکان نیز وجود دارد که پیش‌بینی شرایط سخت در اصلاح قانون اساسی، به ابزاری در راستای محدودیت حق تعیین سرنوشت یک ملت و نسل‌های بعدی تبدیل شود. در این میان، ماهیت عمل ملت در ایجاد قانون اساسی با توجه به یکی از دو رویکرد عمده - حقوقی یا سیاسی - تعیین می‌شود و به دنبال آن، آثار خود را بر نحوه اعمال حق تعیین سرنوشت ملت و نسل‌های بعدی بر جای خواهد گذاشت. در این پژوهش، دو فرض عمده مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اول - در رویکرد حقوقی، ایجاد قانون اساسی به عنوان عمل حقوقی در نظر گرفته می‌شود به نحوی که اراده ملت منحصراً در چهارچوب یک نظام حقوقی قابل انعکاس است. در این فرض، تعیین حقوق و آزادی‌های ملت معمولاً از طریق یک نظام حقوقی صورت می‌پذیرد؛ دوم - در رویکرد سیاسی، ماهیت اقدام ملت در ایجاد قانون اساسی به عنوان عمل سیاسی در نظر گرفته می‌شود به نحوی که نظام حقوقی به عنوان یکی از مجاری انعکاس اراده ملت تلقی می‌گردد. بدیهی است پذیرش و شناسایی هر یک از دو دیدگاه، بر کیفیت و نحوه اعمال حق تعیین سرنوشت ملت مؤثر است.

قوانین اساسی سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ که با تأیید ملت ایران، اعتبار یافته است، از ظرفیت‌های قابل توجهی برخوردار است. در عصر حاضر، جایگاه اراده ملت‌ها در ایجاد قدرت سیاسی از مسائل مهم و تعیین کننده است و اعتبار هر حکومت با چگونگی تأثیر آرای ملت در رفراندوم قانون اساسی و انتخابات مختلف سنجیده می‌شود. شناسایی این جایگاه برای ملّها نه تنها به عنوان یک ویژگی دموکراتیک در عرصه بین‌الملل مطرح است، بلکه جایگاه آرای آنان در اعتباربخشی به حکومت به عنوان یک اصل بنیادین از سوی نظام بین‌الملل حقوق بشر مورد شناسایی قرار گرفته است. این ویژگی توسط مقتن اساسی برای ملت ایران پیش‌بینی شده است اما تحلیل قانون اساسی در چهارچوب



مبنای اصلاح قانون اساسی... ۳۷

حقوق عمومی، مسئله‌ای است که بصورت جامع و تحلیلی به آن پرداخته نشده است.

با توجه به جایگاه اراده ملت در ایجاد نظام سیاسی - حقوقی، تحلیلی از قانون اساسی و مبتنی بر مبنای حقوق عمومی ارائه می‌گردد؛ ماهیت عمل ملت در ایجاد قانون اساسی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است زیرا تلقی اراده ملت به عنوان یک عمل حقوقی یا سیاسی، واجد آثار متفاوتی است. در این تحقیق، مفروض این است که یکی از دو رویکرد حقوقی یا سیاسی در ایجاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قدرت مؤسس قرار گرفته است. بنابراین بنظر می‌رسد اعتبار قانون اساسی سال ۱۳۵۸ و مبنای اصلاح آن در سال ۱۳۶۸ بر نظریه‌ای استوار است که به یکی از دو دیدگاه مورد اشاره وابسته است. پرسش پژوهش این است که «قانون اساسی سال ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران بر کدام مبنا و نظریه، مورد بازنگری و اصلاح قرار گرفته است»؟ پیشینه تحقیق در چند مقاله محدود و کتب مختلف حقوق اساسی در قالب «مفهوم قدرت مؤسس» تدوین یافته است اما این مفهوم بصورت جامع و تحلیلی در کتاب «قدرت مؤسس - کاوشی در مبنای حقوق اساسی مدرن» آمده است. موضوع این تحقیق که بصورت تحلیلی و با رویکردی نوین به بررسی «مفهوم قدرت مؤسس در حقوق اساسی ایران» پرداخته است، در هیچ یک از مقالات و یا کتب اشاره نشده است. این پژوهش بصورت توصیفی - تحلیلی، دو رویکرد مختلف حقوقی و سیاسی را در فرایند ایجاد و اصلاح قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌دهد تا این مفهوم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تطبیق و تحلیل قرار گیرد.

ساختار پژوهش به این ترتیب است که ابتدا جایگاه و ماهیت عمل ملت در مرحله ایجاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه بحث، منشأ قدرت سیاسی و رابطه آن با ساختارهای سیاسی - حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران تبیین می‌گردد تا مبنای اعتبار قانون اساسی ۱۳۵۸



از آن استخراج شود. در مرحله بعد، با بهره‌مندی از نتایج و استدلال‌های مندرج در مرحله ایجاد قانون اساسی، جایگاه و ماهیت عمل ملت در اصلاح قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و به پرسش پژوهش پاسخ داده می‌شود.

۱. فرایند تصویب قانون اساسی؛ عمل حقوقی ملت

در این دیدگاه؛ مجموعه اقدامات ملت در تأسیس قانون اساسی به عنوان یک عمل حقوقی یا یک اقدام سیاسی - حقوقی تلقی می‌گردد اما عمل حقوقی در جایگاه برتری قرار دارد و صلاحیت ملت منحصرأ در چهارچوب یک نظام حقوقی تعریف می‌شود. در این فرض، اراده ملت در قالب یک عمل حقوقی به تأسیس قدرت سیاسی می‌پردازد و نظام حقوقی در عالیترین سطح نسبت به عمل سیاسی قرار می‌گیرد. از یک سو در ظاهر به این صورت است که پس از ایجاد قانون اساسی، ابتکار عمل حکومت بر اراده سیاسی ملت برتری خواهد داشت و با پیش‌بینی ساختاری حقوقی، حقوق بنیادین و آزادی‌های مردم منحصرأ در قالب یک نظام حقوقی انتظام می‌یابد. از سوی دیگر شناسایی برتری نظام حقوقی بر اراده سیاسی ملت از این ظرفیت برخوردار است که به برتری نظام حقوقی بر اراده سیاسی ملت منتهی گردد به نحوی که حقوق و آزادی‌های ملت از طریق یک نظام حقوقی تعریف شود. در این صورت، نظام حقوقی از این ظرفیت برخوردار است تا اراده سیاسی ملت را در قالب یک ساختار حقوقی انتظام بخشد. در این فرض، نظام سیاسی با بهره‌مندی از یک نظام حقوقی به عنوان معیاری انحصاری در روابط میان مردم و حکومت، به تنظیم قدرت سیاسی و حقوق و آزادی‌ها می‌پردازد زیرا بدون وجود نظم مبتنی بر نظام حقوقی، امکان تحقق و تضمین حقوق و آزادی‌های ملت وجود ندارد. هدف اصلی نظام حقوقی در این دیدگاه، تثبیت نظم و قدرت سیاسی است و در این راستا هیچ اراده‌ای نمی‌تواند فراتر و یا در تعارض با نظام حقوقی باشد بلکه اراده‌ای مورد شناسایی قرار می‌گیرد که در مطابقت با نظام حقوقی مستقر باشد.

در این صورت، ظاهراً قانون اساسی ناشی از اراده نسل مؤسس است و ملت تصمیم گرفته است تا با ایجاد یک قانون اساسی سخت، از آرمان‌ها و مبانی بنیانگذاران نظام سیاسی حفاظت کند. در این دیدگاه، صلاحیت‌های ملت در زمان تأسیس قدرت سیاسی قابل توجه است و پس از استقرار قدرت سیاسی در جامعه، نظام حقوقی عملاً به منبع انحصاری در تشکیل و راهبری قدرت سیاسی تبدیل می‌گردد (دبیرنیا، ۱۳۹۳: ۲۲ - ۲۱). در این رویکرد، این سؤال مطرح می‌شود که قانون اساسی چگونه قادر است تا زمینه ظهور دیدگاه‌های نسل‌های بعدی را طوری فراهم کند که با اصول قانون اساسی نخستین سازگار باشد (Saur, 2006: 7)؟ اصلاح قانون اساسی در چهارچوب دیدگاه‌های مجلس مؤسسان نخستین معمولاً بر این فرض استوار است که تثبیت قواعد حقوقی در جامعه موجب می‌گردد تا روش‌های معین با محدودیت‌های قانونی در اداره نهادهای سیاسی و حقوقی مورد توجه قرار گیرد. وجود قواعد حقوقی به افزایش میزان شفافیت و پاسخگویی در نظام‌های سیاسی منجر می‌شود و تکالیفی را بر اشخاص و نهادها تحمیل می‌کند تا در چهارچوب معینی فعالیت کنند. این خصوصیات موجب وجاهت اعمال نهادها و اشخاص می‌گردد و قدرت شهروندان را تقویت می‌کند (Bellamy, 2007: 228).

در این رویکرد، از یک سو در همه‌پرسی قانون اساسی این اطمینان باید کسب شود که اراده مجلس مؤسسان اولیه مورد حمایت و تضمین قرار می‌گیرد (Flinder, 2010: 218). از سوی دیگر این نظریه بر حفظ چهارچوب یک نظام حقوقی در هرگونه فرآیندوم توجه دارد زیرا تلاش بنیانگذاران قانون اساسی برای تأمین یک چهارچوب حقوقی جامع برای دولت، بطور طبیعی به مفهوم پیش‌بینی ابزارهای لازم در حمایت از قانون اساسی تلقی خواهد شد تا از تبعات الغا یا اصلاح محفوظ باقی بماند. در راستای این هدف معمولاً تمام یا تعدادی از قواعد در وضعیت ثابتی قرار داده می‌شوند به نحوی که هرگونه تلاش برای اصلاح، منوط به گذر از فرآیندها و آیین‌های دشوار خواهد بود



(Barnett, 2011: 10). در این فرض، برای مجلس مؤسسان نخستین، این حق در نظر گرفته می‌شود تا محدودیت‌هایی مانند غیر قابل تجدید نظر بودن برخی از اصول را که عمدتاً مربوط به ارکان و مبانی است، به قوه بازنگری تحمیل نماید (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹: ۱۰۵ - ۱۰۴).

۲. اقدام فراحقوقی ملت در تأسیس قانون اساسی

در این دیدگاه؛ فراحقوقی بودن اقدام ملت در ایجاد قانون اساسی از مبانی خاصی تبعیت می‌کند که به تشکیل ساختارهایی معین منجر خواهد شد. در این فرض، صلاحیت ملت به زمان تأسیس قدرت سیاسی محدود نخواهد شد بلکه در تمامی فرایندهای تأسیس قدرت سیاسی و راهبری آن، از نقشی تعیین‌کننده برخوردار است و پیوندی میان اراده سیاسی ملت در زمان ایجاد نظام سیاسی با نسل‌های بعدی برقرار خواهد شد به نحوی که ملت از نقشی ابتکاری در اداره نظام سیاسی برخوردار خواهد بود. در این دیدگاه، حاکمیت قانون با سیاسی تلقی کردن عمل ملت در ایجاد نظام حقوقی تعارضی ندارد بلکه دغدغه این است که اراده ملت به عنوان منبع مشروعیت قانون تلقی گردد. بدین ترتیب؛ قانون اساسی در جایگاهی فراتر از اراده سیاسی ملت قرار نمی‌گیرد بلکه تنها به عنوان بازتابی از اراده ملت خواهد بود و شأنی مستقل برای آن متصور نیست (دبیرنیا، ۱۳۹۳: ۲۲ - ۲۱).

مطابق این رویکرد، ماهیت ایجاد قانون اساسی بر این مبنا استوار است که مجموعه نظام سیاسی - حقوقی منحصرأ در جایگاه مخلوق اراده سیاسی ملت قرار دارد و قانون اساسی مانند هر قانونی پاسخگوی نیازها و شرایط سیاسی - اجتماعی معینی است که با تغییر این شرایط، قانون اساسی نیز قابل تغییر است (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۶: ۱۸۱). بدین ترتیب، قانونی که از اراده مردم ناشی شده باشد قادر نیست محدودیتی را برای حاکمیت مردم تعیین کند (بشیری، ۱۳۸۷: ۲۷) و بر همین اساس، قدرت سیاسی مردم که به تأسیس قانون اساسی



منجر شده است باید از پویایی و ابتکار عمل برخوردار باشد (عباسی لاهیجی، ۱۳۸۹: ۶۶). اصل بر این است که نظام هنجاری از «پویایی ذاتی» برخوردار باشد و در اندرون خود یک سیستم پرتحرک، فعال و زنده را بازتولید نماید (Sandholtz, 2009: 6). در این فرض، صلاحیت ملت در تأسیس نظام سیاسی - حقوقی به منزله یک حق بنیادین و سیاسی است؛ اراده ملت در تشکیل قدرت سیاسی بر این فرض استوار نیست که پس از تشکیل جامعه سیاسی، قدرت را به تشکیلاتی خاص منتقل نماید و یا از قدرت خود صرف نظر کند زیرا با شأن ذاتی انسان در تضاد است. بر همین اساس «اراده سیاسی ملت در نظام سلسله مراتب سیاسی - حقوقی همواره به عنوان «معیار و بنیانی بی‌بديل» تلقی می‌گردد که در بالاترین مراتب قدرت سیاسی - حقوقی قرار دارد. در این فرض؛ بقا، عالی‌ترین جایگاه سیاسی - حقوقی برای ملت زمانی مستقر می‌گردد که در یک نظام نمایندگی، همواره ظرفیت انعکاس اراده ملت در تمامی دوران حیات نظام سیاسی وجود داشته باشد. بدین ترتیب هرگونه استناد به قانون اساسی در مقابل اراده سیاسی ملت، فاقد وجهت است بلکه قانون اساسی مستقلاً، عاجز از مشروعیت‌بخشی به ساختارهای سیاسی یا نظام حقوقی است (دیرینا، ۱۳۹۳: ۱۸۷ - ۱۸۶).

۳. برتری جایگاه سیاسی ملت در مقابل صلاحیت‌های محدود دولت^۱

رأی مستقیم مردم در نظام‌های دموکراتیک می‌تواند به عنوان مهمترین ابزار برای ایجاد اولین فضای سیاسی باز و در راستای اهدافی سیاسی و به منظور اعمال تغییرات بنیادین در شیوه و مبانی حاکمیت و همچنین اعلان اراده‌ای منسجم در قالب یک اعلام عمومی تلقی گردد (Sandholtz, 2012: 67- 68). بدیهی است تنها به وسیله یک همه‌پرسی آزاد است که شرایطی فراهم می‌گردد تا رأی

دهندگان بتوانند بطور مستقیم در مورد یک موضوع اصلی و فوری تصمیم‌گیری نمایند. مردم از این ظرفیت برخوردارند تا مستقیماً قضاوت آشکار خود را در مسئله مورد نظر مطرح نمایند (Turpin & Tomkins, 2007: 533). از یک سو منطقی که رأی مستقیم مردم را در فراندوم توجیه می‌کند بر این اصل استوار است که در یک نظام نمایندگی که اعتبار آن بر مبنای اراده سیاسی ملت شکل گرفته است، قانون اساسی متعلق به ملت است و به قانونگذار یا حکومت تعلق ندارد و به همین دلیل است که همواره مؤسسين قانون اساسی به عنوان منبع غایی و اصلی قدرت سیاسی تلقی می‌گردند به نحوی که مردم می‌توانند و حق دارند تا مستقیماً در مورد هرگونه تغییری در کیفیت قدرت تصمیم‌گیری کنند (Wright, 1984: 142). از سوی دیگر، مفهوم ملت این حقیقت بدیهی را نمایان می‌سازد که هیچ مانع و محدودیتی در تحقق اراده ملت قابل تصور نیست و باید قادر باشد تا در خارج از نظام سیاسی - حقوقی و رها از هرگونه چهارچوب تأسیس شده، اهداف و اراده خود را محقق کند. بر این اساس، تعیین شروط لازم برای زندگی سیاسی در یک جامعه، از کارکردهای حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش محسوب می‌شود و بطور معمول قادر است تا فراتر از ساختارهای تأسیس شده یک نظام سیاسی - حقوقی عمل کند (Somek, 2008: 30).

بدین ترتیب قانون اساسی به عنوان یک معیار جاودانه و بدون نقص در نظر گرفته نمی‌شود و به همین جهت پیش‌بینی شیوه‌ای کارآمد برای اصلاح آن، لازمه توجه به اراده ملت است (Smith, 2010: 178) زیرا مهمترین ویژگی خالقان قانون اساسی در صلاحیت خود تأسیسی است به نحوی که اختیار اصلاح در تمامی مفاهیم، مبانی و ساختارهای تأسیس شده را دارند (Negri, 1999: 25). این یک اصل کلی در حقوق است؛ کسی که حق انجام عملی را داشته باشد قطعاً حق تغییر یا نسخ آن را نیز خواهد داشت و در نتیجه متولی تجدیدنظر در قانون اساسی همان مؤسس قانون اساسی است (هاشمی، ۱۳۹۰: ۵۶). در این دیدگاه، قانون اساسی باید در تمام دوران حیات خویش دائماً بهبود یابد و با شرایط روز منطبق



گردد و بازیگران سیاسی باید از این قدرت برخوردار باشند تا تغییرات مورد نظر خود را از طریق فرایند اصلاح قانون اساسی مدیریت کنند (Vermeule, 2009: 176 – 175).

بدیهی است قانون اساسی دموکراتیک، قانونی مبتنی بر سنت نیست و هدف آن این است که رویه طولانی مدت و مستقر در جامعه را مورد بررسی انتقادی قرار دهد. در این معنا، قانون اساسی صرفاً یک متن مدون نیست بلکه به عنوان یک ابزار کاربردی طراحی شده است تا زمینه تحقق یک زندگی سیاسی مطلوب را فراهم کند به نحوی که بستری برای بیان تمام باورهای مشترک و تأمین حقوق بنیادین باشد (Sunstein, 2001: 240). بنابراین وجود محدودیت برای ابتکار عمل مردم در فرایند فراندوم به این معنا است که تبعیض میان حوزه صلاحیت‌های ملت در نسل‌های مختلف مورد شناسایی نظام حقوقی قرار گرفته است. در این فرض عملاً مفاهیمی تحت عنوان نسل مؤسس و نسل پیرو شکل می‌گیرد و نسل پیرو قادر به ارزیابی بنیان‌های نظام سیاسی مستقر نخواهد بود. اصلاح مبتنی بر اراده ملت در جامعه‌ای قابل تصور است که جایگاه مردم در تأسیس قانون اساسی و اداره نظام سیاسی به عنوان تنها عامل موجه مورد شناسایی قرار می‌گیرد و به پیروی از آن، شرایطی فراهم می‌شود تا مردم بتوانند ارزیابی خود را نسبت به اعتبار قدرت سیاسی اعلام نمایند. در این میان اراده ملت لزوماً و منحصرأ نمی‌تواند و نباید در چهارچوب یک نظام حقوقی محدود شود بلکه تعریف هر نظام حقوقی از ماهیت فراندوم، بر مفهوم و کیفیت حق تعیین سرنوشت ملت و تضمین آن مؤثر است. در این رویکرد، جوهر و ذات حاکمیت اساساً نمی‌تواند به یک مفهوم حقوقی تقلیل یابد و در چهارچوب قانون اساسی مدیریت شود و در غیر این صورت، حق تعیین سرنوشت از چهارچوب جوهر و کاغذ فراتر نخواهد رفت. بنابراین تحقق حاکمیت واقعی ملت در یک نظام دموکراتیک مستلزم وجود نظام حقوقی پویا است تا قادر به انعکاس اراده ملت در تمامی دوران باشد. بر همین اساس وجود هرگونه



محدودیت حقوقی در اعمال حق تعیین سرنوشت - هر چند مستند به آرای بنیانگذاران نظام سیاسی باشد - ممکن است به منزله شناسایی صلاحیت کامل برای نسل بنیانگذار و صلاحیت ناقص برای نسل‌های بعدی در بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت تلقی گردد. بدین ترتیب، برتری جایگاه سیاسی ملت به عنوان عالیترین مرتبه در نظام حقوق اساسی در مقابل صلاحیت‌های محدود دولت می‌تواند به عنوان عامل تعیین‌کننده در تضمین حقوق اساسی ملت قلمداد شود.

۴. اراده سیاسی ملت؛ مبنای اعتبار قانون اساسی ۱۳۵۸

ملت ایران با حذف نظام شاهنشاهی، مجلس موسسان را ایجاد کرد تا به تدوین قانون اساسی بپردازد. بر همین مبنا، بنیان و اعتبار مجلس موسسان ناشی از اراده سیاسی ملت است که در یک نهاد نمایندگی تجلی یافته است. بر همین اساس، بنیان قانون اساسی که در رأس نظام حقوقی قرار دارد، منحصرأ ناشی از اراده سیاسی ملت است زیرا حیات و اعتبار قانون اساسی از پدیده‌ای کاملاً غیرحقوقی منبث گردیده است و به همین دلیل، نظام حقوقی نمی‌تواند شأنی بیش از یک ابزار - منعکس‌کننده اراده سیاسی ملت - داشته باشد. بنابراین قانون اساسی که در رأس نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، محصول عمل و اراده سیاسی ملت است و در نتیجه، میان اراده سیاسی ملت و مجموعه نظام سیاسی - حقوقی، یک رابطه خالق و مخلوقی برقرار است به نحوی که مولود همواره باید از خالق خود تبعیت کند. در این فرض، اعتبار قانون اساسی با اراده سیاسی ملت درهم تنیده است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع، سؤال‌های مختلفی را می‌توان پیرامون جایگاه اراده سیاسی ملت در اعتباربخشی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد؛ بر کدام مبنا یک ملت حق دارد تا بدون توجه به نظام سیاسی مستقر، قانون اساسی مشروطه را زائل و قانون اساسی جدید را جایگزین آن کند؟ کدام بخش از قانون اساسی مشروطه یا نظام حقوقی پیشین، اجازه ایجاد یک نظام



حقوقی جدید با مبنا و مکانیسم متفاوت را به ملت داده است؟ در فرایند اقدام ملت علیه قانون اساسی مستقر، مشروعیت عمل ملت چگونه قابل توجیه است؟ با انحلال نظام حقوقی مستقر توسط ملت، اصل حاکمیت قانون چگونه توجیه می‌شود؟ پس از انحلال نظام حقوقی مستقر و ایجاد قانون اساسی جدید، چه عامل یا عواملی می‌تواند اقدام ملت را موجه و مشروع جلوه دهد؟ آیا ملتی را می‌توان یافت که پس از سرنگونی نظام سیاسی - حقوقی پیشین، نسبت به مشروعیت اقدام خود تردید کند یا آن را نپذیرد؟ بدیهی است در فاصله میان انحلال نظام حقوقی پیشین و قبل از تأسیس قانون اساسی جدید، با فقدان هرگونه نظام حقوقی مستقر مواجه هستیم. در فرضی که هیچ نظام حقوقی رسمی و مستقری وجود ندارد تا ترتیب و مصادیق حقوق یک ملت را تعیین کند، مبنا و جواز ایجاد مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی جدید، توسط کدام مرجع یا قانون صادر شده است؟ بر چه مبنا و در چه مواردی، ملت اجازه دارد تا قانون اساسی را شخصاً تدوین نماید؟ تشخیص آن با کدام مرجع است؟ همانگونه که ملاحظه می‌شود، پاسخ موجه و مستدل به تمامی این سؤال‌ها، به پذیرش نظریه اراده سیاسی ملت به عنوان عامل انحصاری در تأسیس قانون اساسی بازمی‌گردد. قدر متیقن این است که حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق طبیعی و خدادادی با انسان متولد می‌شود و این حق، مقدم بر تشکیل حکومت است و دولت‌ها صرفاً مکانیسم و زمینه‌های تحقق حقوق طبیعی ملت را فراهم می‌نمایند. بر همین اساس، تحدید حقوق طبیعی مانند حق تعیین سرنوشت از سوی حکومت نه تنها اقدامی نامعتبر است بلکه اصولاً از دایره صلاحیت حکومت خارج است؛ به نحوی که نظام حقوقی نمی‌تواند حتی به استناد حاکمیت قانون، مانعی برای تحقق حق تعیین سرنوشت یک ملت ایجاد کند. از سوی دیگر، اراده سیاسی ملت به عنوان تنها منبع معتبر برای ایجاد نظام سیاسی - حقوقی مورد شناسایی قرار گرفته است و قانون اساسی تمامی اعتبار و قدرتش را منحصراً از اراده سیاسی ملت کسب می‌کند. بدیهی است در فرض



عدم پذیرش اراده سیاسی ملت به عنوان خالق نظام حقوقی، نه تنها نمی‌توان اراده ملت را در الغای قانون اساسی مشروطه معتبر دانست بلکه ناگزیریم قانون اساسی مشروطه را به عنوان پدیده‌ای که از قانونیت برخوردار بوده است، همچنان معتبر تلقی نماییم. در این فرض، اعتبار قانون اساسی ۱۳۵۸ با کدام مبانی و معیار مورد سنجش قرار می‌گیرد؟

۵. بنیان قانون اساسی ۱۳۶۸؛ اراده سیاسی ملت

جایگاه اراده سیاسی ملت به عنوان یک بنیان انحصاری در ایجاد قانون اساسی سال ۱۳۵۸ در مباحث پیشین مورد تأکید قرار گرفت به نحوی که این اراده در جایگاهی فراتر از ساختارهای سیاسی - حقوقی قرار دارد. وقتی سخن از بنیان یک نظام سیاسی مطرح می‌شود، این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که نه تنها در زمان ایجاد قانون اساسی بلکه پس از استقرار نظام حقوقی، اراده سیاسی ملت همواره به عنوان قانون برتر تلقی می‌شود زیرا اعتبار مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران از اراده ملت نشأت گرفته است. بدین ترتیب نظام حقوقی برای کسب اعتبار خود ناگزیر است تحت تبعیت اراده سیاسی ملت قرار گیرد و بر همین اساس، اعتبار قانون اساسی به استمرار رابطه میان اراده سیاسی ملت و قانون اساسی وابسته است. بدیهی است در هیچ یک از اصول قانون اساسی سال ۱۳۵۸ به موضوع بازنگری و حدود اختیارات ملت در نحوه و میزان اصلاح قانون اساسی اشاره‌ای بعمل نیامده بود اما با توجه به این که جایگاه ملت به عنوان خالق نظام سیاسی - حقوقی مورد توجه مؤسسان بوده است بنابراین بدون توجه به این که در متن قانون اساسی سال ۱۳۵۸ به موضوع حق بر اصلاح و حدود اختیارات ملت اشاره‌ای شده باشد، قانون اساسی سال ۱۳۵۸ با اتکا به جایگاه فراحقوقی ملت، اصلاح گردید.

مطابق اصل اول قانون اساسی ایران، موجودیت نظام جمهوری اسلامی ایران منحصرأ ناشی از آرای سیاسی ملت است که در ظرفی تحت عنوان قانون



مبنای اصلاح قانون اساسی... ۴۷

اساسی منعکس شده است. خالق قانون اساسی در مرحله ایجاد آن از اختیار نامحدود، فراساختاری و فراحقوقی برخوردار بوده است به نحوی که هیچ محدودیتی در تدوین و تصویب قانون اساسی برای ملت وجود نداشته است. چنانچه صلاحیت فراحقوقی و فراساختاری را برای ملت مورد شناسایی قرار ندهیم، تشکیل مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی بر مبنای آرای ملت منتفی خواهد بود. بنابراین نامحدود بودن اختیار و صلاحیت ملت در ارزیابی و اصلاح قانون اساسی از ویژگی خالقیت ملت نشأت می‌گیرد و این اصل را متذکر می‌گردد که اراده سیاسی ملت همواره در جایگاه بالاترین قدرت سیاسی - حقوقی قرار دارد.

۶. اراده سیاسی ملت در جایگاه قانون برتر

با توجه به مطالب ارائه شده در بندهای پیشین، جایگاه اراده سیاسی ملت به عنوان بنیان نظام سیاسی - حقوقی مورد بررسی قرار گرفت. شناسایی این جایگاه برای ملت ایران دارای آثار متعددی است به نحوی که فراساختاری بودن قدرت ملت و برتری آن در مقابل سایر قدرت‌ها مورد توجه خالق قانون اساسی ایران بوده است. بدیهی است برتری جایگاه ملت در مقابل مجموعه نظام سیاسی - حقوقی، در جوهر و ذات قانون اساسی ایران نهفته است. با توجه به این که قانون اساسی تمامی اعتبارش را از ملت کسب کرده است، نه تنها همواره در ذیل اراده سیاسی ملت قرار می‌گیرد بلکه ویژگی فرودستی را به مجموعه نظام سیاسی - حقوقی نیز منتقل می‌نماید. در این فرض، برتری جایگاه ملت در تمامی شئون حکومت قابل مشاهده است به نحوی که رابطه معناداری میان دموکراسی، حکومت، قانون اساسی و اراده سیاسی ملت قابل تصور است. مطابق این رویکرد، در صورتی که دموکراسی به عنوان مکانیسمی جهت انعکاس اراده سیاسی ملت دانسته شود، این مفهوم از دموکراسی به آسانی با قانون، قابل جمع نیست بلکه جنبشی گسترده و ابتکاری است که ظرفیت مردم



را در تعیین نظام سیاسی مطلوب به نمایش می‌گذارد. این ظرفیت که ناشی از نیروی کثیر ملت است نمی‌تواند در چهارچوب یک نظام سیاسی - حقوقی معین جذب شود بلکه از ویژگی‌هایی از قبیل بازبودن، ابداع، تغییر و پویایی برخوردار است (لاگلین، ۱۳۸۸: ۲۲۸). بر همین مبنا، در هر حکومتی ضرورتاً یک قدرتی وجود دارد که از ویژگی‌های عالی، کامل و غیرقابل نظارت برخوردار است و این قدرت در اختیار مردم است و به قدرتی برتر تعبیر می‌شود. همانگونه که قانون اساسی به عنوان قانون برتر تلقی می‌گردد، ملت نیز به عنوان برترین قدرت در مقابل قانون اساسی قرار دارد (Kalyvas, 2005).

(223) با توجه به این که ملت به عنوان منبع تمام حاکمیت تلقی می‌گردد و هیچ نهاد و قدرت سیاسی نمی‌تواند بدون توجه به این منبع تشکیل شود، بنابراین ملت در کلیت خود نمی‌تواند به بخشی از اجزای خود تقلیل داده شود بلکه همواره بر تمامی ساختارهای سیاسی - حقوقی حاکم خواهد بود و جذب آن در هیچ بخشی از اجزای خود ممکن نیست. (Rosanvallon, 2002: 695) به بیان دیگر این اصل ضروری قابل تصور است که اراده سیاسی ملت در جایگاه قدرت تأسیس کننده قرار دارد و در خارج از ساختارهای دولت مستقر است و به عنوان مبنای حقانیت قدرت سیاسی تلقی می‌گردد. (Borislavon, 2005)

(175) در صورتی که اراده ملت در بالاترین جایگاه سیاسی - حقوقی در نظر گرفته شود، ملت نمی‌تواند و نباید در ساختارهای قانون اساسی محدود شود زیرا این مفهوم با سایر اشکال حقوق اساسی یکسان تلقی نمی‌شود. بدیهی است قانون اساسی نمی‌تواند خلل یا تغییری در اراده سیاسی ملت به وجود آورد هرچند که از عنوان قانون بنیادین برخوردار باشد و بر همین اساس، مرجع تأسیس قدرت همان مرجع تغییر، اصلاح و انحلال قدرت است. بدین ترتیب، اراده ملت نه تنها مقدم بر نهادهای تأسیس شده و قانون اساسی است بلکه به عنوان منشأ قدرت و قانون زنده تلقی می‌گردد (لاگلین، ۱۳۸۸: ۱۵۴ - ۱۵۳).

بنابراین اشخاص در سرزمین خود، یک مردم سیاسی بنام ملت را تشکیل



مبنای اصلاح قانون اساسی... ۴۹

می‌دهند و مبنای تشکیل یک نظام حقوقی به یک واقعیت اجتماعی مقدم بر قانون باز می‌گردد زیرا مبنای هر حکومتی از ملت نشأت می‌گیرد (Levy, 2009: 210).

همچنین در راستای تضمین حق حاکمیت ملت؛ اصل بر این است که حکومت و زیربناهای اجتماعی نمی‌توانند موضوعی غیرمادی باشند و به همین دلیل، قابل اصلاح و تغییر هستند (ردهد، ۱۳۷۷: ۱۱۹). نکته قابل توجه این است که استقرار دموکراسی و آزادی نیاز به یک چهارچوب حقوقی دارد که معمولاً خطوط اصلی آن در قانون اساسی و نظریه نظارت و تعادل قوا مورد تأکید قرار می‌گیرد (Brunkhorst, 2011: 168). مطابق اعلامیه حقوق بشر و شهروند، مصوب ۲۶ اوت ۱۷۸۹ فرانسه و اصل ۲۸ قانون اساسی فرانسه مصوب ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳، مردم همواره حق دارند تا قانون اساسی را مورد بازنگری قرار دهند و هیچ نسلی نمی‌تواند نسل‌های بعدی را ملزم به تبعیت از قوانین خود نماید. بر همین مبنای، قانون اساسی در نظام‌های دموکراتیک نمی‌تواند به عنوان یک پدیده ایستا، انعطاف‌ناپذیر و منجمد تلقی گردد بلکه قانون اساسی یک قانون بنیادین است که از ویژگی زنده بودن و تغییرپذیری برخوردار است (Young, 1947: 48). بنابراین قانون اساسی باید از این قابلیت برخوردار باشد که تغییر کند و بدین منظور کسانی که آن را تغییر می‌دهند باید قدرتی بیش از سند قانون اساسی داشته باشند (Mill, 2006: 140).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در موارد قابل توجهی از ویژگی‌های یک قانون اساسی مدرن تبعیت کرده است و اعتبار مجموعه نظام سیاسی - حقوقی را با آرای مردم پیوند زده است، به نحوی که اراده سیاسی ملت به عنوان بنیان قانون اساسی قابل مشاهده است. بر همین اساس، اصول و روح حاکم بر قانون اساسی به کیفیتی است که ویژگی‌های فراساختاری را برای ملت مورد شناسایی قرار داده است؛ اصل اول قانون اساسی ایران در جایگاه اصل تأسیس‌کننده قرار دارد به نحوی که شأن ملت را به عنوان خالق قانون اساسی مورد تأکید قرار



داده است. بدیهی است اصل اول در جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر اصول قرار دارد و در صورت فقدان اصل اول، هیچ یک از اصول قانون اساسی مستقلاً نمی‌توانند واجد اعتبار باشند زیرا حیات و اعتبار تمامی اصول قانون اساسی ایران، دائر بر مدار اصل اول است. همچنین در اصل ۵۶، حاکمیت مطلق ملت مورد تأکید قرار گرفته است و مقنن اساسی به درستی، مکانیسم اصل ششم را برای تضمین برتری اراده سیاسی ملت بر تمامی اجزای حکومت مورد شناسایی قرار داده است تا اعتبار تمامی اشکال قدرت سیاسی با آرای مردم سنجیده شود. نظام حقوقی که بر روابط میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان حاکم است، خود ناشی از عمل سیاسی مبتنی بر توافق اجتماعی ملت است. بنابراین نظام حقوقی باید تابعی از اراده سیاسی ملت باشد و در تعارض احتمالی میان نظام حقوقی و اراده سیاسی ملت، نظام حقوقی باید خود را با اراده ملت تطبیق دهد. بر همین اساس، نظام حقوقی نمی‌تواند خالق خود را مکلف نماید تا در چهارچوب مخلوق خود قرار گیرد زیرا جایگاه خالق قانون اساسی همواره در موقعیت فراساختاری و فراحقوقی قرار دارد و دقیقاً به همین دلیل است که اصلاح قانون اساسی ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران بر مبنای برتری اراده سیاسی ملت بر نظام حقوقی صورت گرفته است. در این دیدگاه، اراد ملت در تأسیس قانون اساسی به عنوان یک عمل سیاسی تلقی می‌شود و اراده آنان به تنهایی از ارزشی فراتر از قانون اساسی برخوردار است. در این فرض، قانون اساسی نمی‌تواند واجد ارزشی ذاتی و مستقل از مؤسسين خود باشد بلکه اراده سیاسی ملت به عنوان قانون اساسی زنده تلقی می‌گردد و در نتیجه، نظام حقوقی بطور اجتناب‌ناپذیر در ذیل اراده سیاسی ملت و در سلسله مراتب پایین‌تری قرار دارد.

نتیجه‌گیری

اعمال حق تعیین سرنوشت ملت در مفهوم ابتکاری و مؤثر، لزوماً با «سیاسی



مبنای اصلاح قانون اساسی... ۵۱

تلقی کردن ماهیت عمل ملت» در «ایجاد و اصلاح قانون اساسی» مرتبط است. در این رویکرد، هیچ محدودیتی بر اراده ملت (دولت - ملت) در ایجاد و اصلاح بنیان‌های نظام سیاسی مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد. در این فرض نه تنها «حاکمیت ملت» نمی‌تواند در چارچوب یک سند حقوقی محدود گردد بلکه حق حاکمیت با شأن و کرامت ذاتی انسان درهم تنیده است و اساساً یک مفهوم عینی، زنده و واقعی است.

شورای بازننگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ بر مبنای نظریه «اراده سیاسی ملت در جایگاه بنیان قانون اساسی» تشکیل و به اصلاحات مورد نظر ملت پرداخت در حالی که در قانون اساسی ۱۳۵۸ اساساً هیچ حقی مبنی بر اختیار ملت در اصلاح قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود. بنابراین در نظام‌های مبتنی بر آرای ملت مانند نظام جمهوری اسلامی ایران، نظریه مذکور می‌تواند به عنوان مقوم ذات «اصل حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش» تلقی گردد و در فرایند ایجاد و اصلاح قانون اساسی، به عنوان یک مبنا مورد شناسایی قرار گیرد. بر همین اساس، حاکمیت ملت لزوماً مفهومی فراساختاری است که از ماهیت سیاسی برخوردار است.

از یک سو، چنین برداشتی از قانون اساسی به این منزله تلقی نمی‌شود که هیچ محدودیتی در فرایند بازننگری قانون اساسی مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد زیرا اقتضای اداره یک نظام سیاسی لزوماً تابع محدودیت‌هایی است که بدون آن، اصولاً تضمین حقوق و آزادی‌های یک ملت ممکن نخواهد بود. در این تحقیق، از نظر مبانی و منشأ تأسیس قدرت سیاسی، صلاحیت ملت در تأسیس و اصلاح قانون اساسی به عنوان یک پدیده فراساختاری در نظر گرفته شده است زیرا صلاحیت محدود یک ملت نمی‌تواند به ایجاد یک نظام سیاسی کارآمد و مطلوب منتهی گردد. بدیهی است پس از استقرار نظام سیاسی، حقوق و آزادی‌ها در چارچوب یک نظام حقوقی تعریف می‌شود. از سوی دیگر، ملت ایران با توجه به باورهای دینی و فرهنگی، خوشبختی و سعادت خود را در



اطاعت از اوامر پروردگار می‌داند، خداوندی که نه تنها حق تعیین سرنوشت را به عنوان یک نعمت به بندگان خود ارزانی داشته است بلکه تکلیف کرده است تا هر قومی، نسبت به تعیین سرنوشت خود اقدام نماید.

بر همین اساس، یکی از مهمترین ضمانت اجراهای استقرار حق تعیین سرنوشت ملت در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تجلی یافته است؛ حاکمیت مطلق بر جهان و انسان متعلق به خداوند است، همان پروردگاری که انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و به زیبایی تصریح کرده است که هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند. قانون اساسی در اصول مختلفی مبنای حق را به شارع مقدس مستند کرده است تا حق تعیین سرنوشت از یک مفهوم مادی صرف به یک مفهوم الهی و آسمانی ارتقا یابد. در این فرض، حقوق ملت از یک پشتوانه عظیم الهی و غیرقابل سلب نیز برخوردار است و حقوقی که بنیادش متعلق به خداوند است دیگر نمی‌تواند توسط ساختارها نادیده انگاشته و یا محدود گردد.

قدر متیقن این است که اعتبار مجلس مؤسسان در تدوین قانون اساسی و ایجاد نظام سیاسی، منحصرأ ناشی از آرای ملت است و نظریه مطروحه در این پژوهش نه تنها می‌تواند به عنوان پشتوانه تضمین حق حاکمیت ملت در نظر گرفته شود بلکه از این ظرفیت نیز برخوردار است تا به عنوان یک نظریه سیاسی در فلسفه دولت مطرح گردد.

منابع

الف) فارسی

- اعلامیه حقوق بشر و شهروند، مصوب ۲۶ اوت ۱۷۸۹ مجلس موسسان فرانسه.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۲): لیبرالیسم و محافظه کاری، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- دیرینا، علیرضا، (۱۳۹۳)، قدرت موسس - کاوشی در مبنای حقوق اساسی مدرن، چاپ اول، تهران: نشر شهر دانش.
- رد هد، برایان، (۱۳۷۷)، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی و اکبر افسری، چاپ سوم، تهران: نشر آگاه.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، (۱۳۸۶)، حقوق اساسی، چاپ هشتم، تهران: نشر میزان.
- عباسی لاهیجی، بیژن، (۱۳۸۹)، مبنای حقوق اساسی، چاپ دوم، تهران: نشر جنگل.
- لاگالین، مارتین، (۱۳۸۸)، مبنای حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- هاشمی، سید محمد، (۱۳۹۰)، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

ب) انگلیسی

- Barnett, H, (2011), *Constitutional & Administrative Law*, Eight Edition, Routledge Press.
- Bellamy, R, (2007), *The Rule of Law & the Rule of Persons*, Routledge Press.
- Borislavon, R, (2005), *Agamben, Ontology & Constituent Power*, Routledge Press.
- Brunkhorst, H, (2011), *Democratic Solidarity Under Pressure of Global Forces: Religion, Capitalism & Public Power*, Routledge Press.
- Flinder, M, (2010), *Democracy Drift: Majoritarian Modification & Democratic Anomie in the United Kingdom*, Oxford University Press.
- Kalyvas, A, (2005), *Popular Sovereignty Democracy and the Constituent Power*, Blackwell Press.
- Levy, J.T, (2009), *Constitutions without Social Contract*, Sage Press.
- Mill, D.V, (2006), *Deliberation, Social Choice & Absolutist Democracy*, Routledge Press.
- Negri, A, (1999), *Insurgencies: Constituent Power & the Modern State*, Translated by Maurizia Boscalgi, Volum 15, University



- of Minnesota Press.
- Rosanvallon, P, (2002), *Political Rationalism & Democracy in the 18th & 19th-Centuries*, Sage Press.
- Sandholtz, W. & Stiles, K, (2009), *International Norms & Cycles of Change*, Oxford University Press.
- Saur, K. G, (2006), *Constitution of World from the Late 18th to the Middle of the 19th Century Die Deutsche*, Bibliothek Press.
- Scheidlin, D, (2012), *Phantom Referendums in Phantom States: Meaningless Farce or a Bridge to Reality*, Routledge Press.
- Smith, R.A, (2010), *Importing Democracy*, Green Wood Press.
- Somek, A, (2008), *Individualism: An Essay on the Authority of the European Union*, Oxford University Press.
- Sunstein, C.R, (2001), *Designing Democracy: What Constitutions Do*, Oxford University Press.
- Turpin, C. & Tomkins, A, (2007), *British Government & the Constitution*, Cambridge University Press.
- Vermeule, A, (2009), *Law and the Limits of Reason*, Oxford University Press.
- Wright, V, (1984), *Government & Politics of France*, Hutchinson Press.
- Young, J.S. , Manning, J.W. ,Arnold,, J.I, (1947), *Government of the American People*, by D.C.Health & Company Press.